**اصول، جلسه 89: 25/12/۱۳۹۹، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

بحث سر تفصیل در حجیت استصحاب بین احراز مقتضی بقاء و شک در مقتضی بقاء بود. مرحوم آقای صدر فرمودند که شیخ انصاری با دو مقدمه در صدد اثبات اختصاص حجیت استصحاب به موارد احراز مقتضی بر آمدند. مقدمة اوّل این‌که در روایت لا ینقض الیقین بالشک ولو به حسب ظاهر کلمة یقین به کار رفته، ولی مراد از یقین متیقّن هست.

مقدمة دوم این‌که وقتی مراد از یقین متیقن باشد تنها در صورتی که مقتضی احراز شده باشد این استعمال صحیح است و این جمله می‌شود به کار برده بشود.

در مورد مقدمة دوم ایشان صحبت کردند، بحث بعدی‌شان در مورد مقدمة اوّل هست. ایشان می‌فرماید مقدمة اوّل را به سه سیاقت می‌شود تبیین کرد. سیاقت اوّل این‌که کلمة یقین مجازاً به معنای متیقن استعمال شده. بعد می‌فرماید این سیاقت اصلاً درست نیست، چون اوّلاً استعمال یقین در متیقن صحیح نیست، به طور کلی و در خصوص عبارت حدیث ما در حدیث استصحاب قرائنی وجود دارد که نشان می‌دهد یقین به معنای خودش هست که ایشان توضیح دادند. که ما در جلسة قبل عرض کردیم استعمال یقین در متیقن به طور کلی اشکالی ندارد. ولی در خصوص عبارت حدیث، یقین به همان معنای خود یقینش هست با قرائن مختلفی که در حدیث وجود دارد و در کلمات بزرگان به آن اشاره شده و ما در جلسة قبل نقل کردیم. این سیاقت اوّل.

اما ایشان می‌فرماید این سیاقت اوّل با وجودی که دو استدلال برای اثبات این سیاقت شده، یک استدلال این هست که در این حدیث از نقض یقین نهی شده، نقض یقین باید مقدور مکلّف باشد، مکلّف اینجا نسبت به نقض یقین قدرت ندارد، آن که قدرت دارد نقض متیقن هست. خب مرحوم آخوند پاسخ می‌دهند که اگر مراد از نقض یقین معنای حقیقی نقض یقین باشد، حالا یقین چه به معنای یقین باشد، چه به معنای متیقن باشد، در مورد هیچکدامشان مکلّف قدرت ندارد، معنای حقیقی یقین با شک نقض شده، دیگر من نمی‌توانم نقضش کنم. متیقن هم اگر در واقع باشد که هست، دیگر در اختیار من نیست. اگر نباشد هم من نمی‌توانم نقض کنم، خودش منتقض شده. و اگر هم احیاناً باشد من به یک معنا می‌توانم نقض کنم، مثلاً همان طهارت، می‌توانم طهارت را از بین ببرم، لباسم را نجس کنم، زوجیت، زوجیت را با طلاق از بین ببرم. و عواملی که از بین برندة آن متیقن هست گاهی اوقات در اختیار مکلف هست، ولی مراد این نیست. مراد در حدیث لا ینقض الیقین بالشک این نیست که متیقن را شما نقض نکن. بلکه مراد جری عملی هست و در مقام عمل می‌گوید ترتیب آثار یقین را بده، از آثار یقین رفعیت نکن. خب این معنا هم در مورد یقین تصویر می‌شود، هم در مورد متیقن تصویر می‌شود و در هر دو. قدرت بر هر دو وجود دارد و اینجور نیست که قدرت بر نقض عملی یقین وجود نداشته باشد. مرحوم آخوند خود ایشان عقیده‌شان این هست که یقین به معنای یقین هست و آن چیزی که باعث می‌شود که یقین را قوت ببخشد، یقین نقض به آن تعلّق بگیرد استحکام ذاتی هست که در یقین وجود دارد. استحکامی که مثلاً در ظن نیست. بلکه در یقین این یک استحکام وجود دارد. این بیان اوّل مرحوم آخوند.

این وجه اوّل که برای اثبات این‌که اینجا نقض، به یقین در معنای متیقن به کار رفته.

معنای دوم این هست که اینجا نقض ولو به لحاظ آثار هست، ولی مراد از آثار، آثار خود یقین نیست. آثار متیقن هست، بنابراین اینجا باید یقین در معنای متیقن به کار رفته باشد.

خب مرحوم آخوند اینجا در واقع می‌فرماید درست است که یقین نهی از نقض یقین به معنای نهی از رفعیت از آثار متیقن هست. ولی اینجا یقین فانی، مرآة متیقن در نظر گرفته شده. فانی در متیقن دیده شده. کأنّه فقط اینجا متیقن دیده می‌شود. بنابراین آثار متیقن را برش بار می‌شود. ایشان می‌فرماید که البته این بیان همچنان که مرحوم آقای آغاضیاء اشاره فرمودند، این در واقع اصل مبنای مرحوم آخوند را در صحت اسناد نقض به یقین از بین می‌برد. چون وقتی ما یقین را مرآة متیقن در نظر گرفتیم و گفتیم که یقین خودش ملاحظه نشده، متیقن ملاحظه شده، این معنای این‌که متیقن ملاحظه شده این است که یقین را ما ملاحظه نکردیم. وقتی یقین را ملاحظه نکردیم، دیگر چجوری ما می‌خواهیم استحکامی که در یقین هست، آن استحکام را زمینه قرار بدهیم برای این‌که آن استحکام را وسیله قرار بدهیم، مصحّح کاربرد، تعلّق یقین، نقض یقین قرار بدهیم. اینجوری نمی‌شود. بعد یک بیانی از مرحوم آغا ضیاء می‌کنند و می‌گویند این بیان درست نیست و بیشتر صحیح نیست و خب حالا نمی‌خواهم وارد آن بیان بشوم. و ایشان هم این اشکال مرحوم آغاضیاء را می‌پذیرد که این مطلب از بین برندة مبنای مرحوم آخوند هست در این مطلب.

اینجا من عرض کنم خدمت شما. حالا یک توضیحی در مورد این وجه می‌خواهم بعداً ذکر کنم، اجازه بدهید یک قدری صبر کنید، بعداً در موردش یک نکته‌ای عرض می‌کنم. خب این سیاقت اوّلی که. این سیاقت اوّل برای این‌که مراد از یقین متیقن باشد.

سیاقت دوم، این سیاقت این هست که کأنّه یقین آنجا مرآة بر متیقن، و یقین در معنای حقیقی خودش استعمال شده. ولی مرآت برای متیقن در نظر گرفته شده به اعتبار این‌که مصادیق یقین چون مرآت بر متیقن هستند، اینجا مرآتیت از مصادیق به مفهوم کلی یقین سرایت می‌کند. چون عنوان کلی یقین و مفهوم یقین، عنوان بر مصادیق هستند، این وصفی که مصادیق دارند، که وصف مرآتیت است، این وصف مرآتیت به این مفهوم هم سرایت می‌کند، آن هم در پی مرآتیت پیدا می‌کند. بعد مرحوم آقای صدر می‌فرماید که این بیان که از کلام مرحوم آخوند در لابلای کلام مرحوم آخوند استفاده می‌شود می‌توانیم این کلام را توضیحی برای کلام شیخ انصاری قرار بدهیم و برای تبیین مبنای شیخ انصاری فایده بخش هست. چون وقتی ما یقین را به ذاته ملاحظه نکردیم و متیقن را ملاحظه کردیم، استحکامی که در یقین هست این به درد ما نمی‌خورد. این استحکام را باید در متیقن در نظر بگیریم. و فرض این هست که استحکام در متیقن در موارد شک در مقتضی موجود نیست، به حکم مقدمة دوم. بعد ایشان شروع می‌کنند در مورد. ایشان باز اینجا همان مطلب مرحوم آغاضیا را مطرح می‌کنند و در مقام پاسخ و تبیین این برمی‌آیند که این در واقع هدم ۱۴:۰۷ مبنای مرحوم آخوند هست این‌که ما یقین را ملحوظ به معنای، به عنوان مرآت برای متیقن در نظر بگیریم این باعث می‌شود که اصلاً مرحوم آخوند دیگر نتواند یقین را به معنای یقین بگیرد و نتیجه‌اش این هست که باید یقین استعمال تعلّق نقض به یقین به ملاحظة استحکام ذاتی یقین نباشد، بلکه باید استحکامی در متیقن فرض بشود، بنابراین این با مبنای مرحوم آخوند تنافی دارد و شروع می‌کنند ایشان در مقام پاسخگویی به این بیان بربیایند که الآن فعلاً به پاسخ مرحوم آغاضیا و تحقیقی که مرحوم آقای صدر در این مورد دارند نمی‌خواهم بپردازم. من اصل این‌که این سیاقت به عنوان یک سیاقت جدیدی بخواهد مطرح بشود، این را یک مقداری می‌خواهم ببینم چه شکلی هست که ما یقین را استعمال بکنیم بر خود یقین. ولی یقین در یقین استعمال بشود، یعنی معنای این‌که یقین در یقین استعمال بشود یعنی متکلم با به کار بردن کلمة یقین مفهوم یقین را به ذهن مخاطب منتقل می‌کند. معنای استعمال این است دیگر. استعمال انتقال معنای مستعمل فیه به ذهن مخاطب هست. و ما با این کار معنای مستعمل فیه را که یقین باشد به ذهن مخاطب منتقل می‌کنیم. با این حال یقین را ملاحظه نمی‌کنیم و متیقن را می‌بینیم. این چجوری اصلاً این تصویر می‌شود؟ این سیاقت خود تصویر این سیاقت در مقابل. یک موقعی هست ما می‌گوییم آن سیاقت اوّل را می‌گوییم. می‌گوییم یقین به معنای متیقن استعمال شده، از واژة یقین اصلاً متیقن به ذهن مخاطب انتقال داده می‌شود. خب آن اشکالی ندارد، حالا درست یا نادرست آن مطلب هست یا نیست. ولی خودش یک تصویری هست. ولی این‌که ما بگوییم یقین استعمال شده در خود یقین، با وجودی که در خود یقین استعمال شده، مخاطب یقین را تصور نمی‌کند. نه متکلم یقین را تصور می‌کند، لحاظ می‌کند، نه مخاطب آن را تصور می‌کند. این چجوری می‌شود؟ مستعمل فیه را هم متکلم باید لحاظ کند، هم مخاطب باید به وسیلة استعمال، مستعمل فیه به ذهنش انتقال داده بشود. این اصلاً چجوری این مطلب تصویر می‌شود؟ روی همین جهت من فکر می‌کنم ما به هر حال اگر می‌خواهیم یک وجه جدیدی در نظر بگیریم باید استعمال یقین در خود یقین را تصویر کنیم. اگر ما استعمال یک نحو ملحوظیتی برای یقین ما باید تصویر کنیم تا این وجه در قبال وجه اوّل بتواند تصویر بشود. این ما ممکن است اینجور بگوییم که یقین ولو ملاحظه می‌شود، ولی این ملاحظه جنبة اندکاکی دارد کأنّه. یک چیزی شبیه معنای حرفی. به نحو استقلالی ملاحظه نمی‌شود. به نحو مندک در آن متیقن. حالا این چجوری این را تصویر، یک امر کأنّ وجدانی ما بگوییم هست که گاهی اوقات بعضی اشیاء را ما خودشان را هم به یک معنا ملاحظه می‌کنیم، به یک معنا ملاحظه نمی‌کنیم. یک نوع هم لحاظ هست، هم لحاظ نیست. اینجوری تصویر کنیم. حالا آیا یک، بگوییم وجداناً تا وقتی، فرض کنید در جایی که من می‌گویم که من شیر را دیدم فرار کردم. کأنّه در اینجا من، ولو کلمة شیر را دیدم را، دیدم را در دیدم به کار بردم، ولی با این جمله‌ای که به کار بردم، آن تصویر شیر خارجی را در ذهن مخاطب ایجاد کردم. یعنی دیدن را به کار بردم، ولی با این کلمة دیدن در ذهن مخاطب آن چیزی که در آن دیدن را در دیدن به کار بردم، ولی به وسیلة آن کأنّه الآن دارم آن شیر خارجی را که، آن در عالم خارج تحقق پیدا می‌کند در افق ذهن محقق می‌کنم. یعنی یک نوع وجود بخشی به شیر در افق ذهن هست. و این ولو کلمة دیدن را در دیدن به کار می‌برم ولی با این به کار بردن کلمة دیدن در دیدن به آن شیء خارجی در افق ذهنم وجود می‌بخشم و حالا این چجوری بخواهیم تبیین دقیق بکنیم یک چیزی هست که انسان وجداناً درک می‌کند که به همین شکل ممکن است باشد. حالا اگر ما به این شکل تصویر کردیم که به هر حال یک نحو ملاحظه‌ای برای یقین وجود دارد. آن وقت اگر این ملاحظه باشد ممکن است ما بگوییم که آن مبنای مرحوم آخوند که استحکام فرض کرده، این استحکام به اعتبار کاشفیت یقین از متیقن هست. آن کاشفیتی که در ضمن همین استعمال آدم آن کاشفیت را می‌بیند. اگر یک چیزی انسان به آن ظن دارد، آن کأنّه در افق ذهن من آن مظنون یک به نحو متزلزل وجود پیدا کرده. وجود آن متیقن در افق ذهن به نحو متزلزل هست. ولی در موارد یقین وجود متیقن در افق ذهن یک وجود محکمی هست. استحکام به اعتبار حضور متیقن در افق ذهن است. همان چیزی که مرآتیت، یعنی مرآتیت خودش استحکام برای یقین هست. و من به لحاظ مرآتیت یقین آن را به کار بردم. لازم نیست من این استحکام را هم به نحو مفهوم اسمی تصور کرده باشم. واقع استحکام در ذهن تحقق پیدا کند همان واقع استحکام کافی هست برای این‌که نقض را به یقین نسبت بدهم. همچنان خود یقین را که من اینجا می‌گویم که یقین ما در یقین استعمال می‌کنم، خود آن یقین را به نحو اندکاکی در متیقن ملاحظه می‌کنم، آن استحکامش هم متصوَّر استقلالی نیست، ملحوظ استقلای نیست. یعنی همین که من یک حضور جدی، یعنی حضور محکم متیقَّن در ذهن را درک می‌کنم، همین مقدار کافی هست برای این‌که من نقض را به یقین نسبت بدهم. به نظر می‌رسد که این که مرحوم، اگر ما این وجه را به عنوان یک وجه مستقل بخواهیم تصویر بکنیم، می‌شود این وجه را با مبنای مرحوم آخوند هم تطبیق داد. بنابراین ما وقتی یقین را، مرآت برای متیقن در نظر بگیریم، لازم نیست حتماً به آن شکلی که مرحوم شیخ در نظر گرفتند که به اعتبار استحکام در متیقن نقض را نسبت بدهیم. نه، استحکامی که در یقین هست، استحکام در یقین یعنی کشف تام بودنش، کاشفیت تام بودن. این که به وسیلة یقین حضور محکم متیقن در ذهن تحقق پیدا می‌کند. خب حضور قاطع متیقن در ذهن تحقق پیدا می‌کند، همین کافی هست برای این‌که ما یقین را استعمال کنیم. البته عرض کردم من اصل این مطلب، مبنای مرحوم آخوند را که اینجا استعمال نقض در، تعلّق نقض به یقین به اعتبار استحکام یقین هست، این مطلب را عرض کردم ظاهراً مطلب درستی نیست، در صحیحة ثالثة زراره نقض به شک نسبت داده می‌شود. نقض به شک می‌گوید که بل ینقض الشک بالیقین. شک که دیگر استحکام ندارد، ظاهراً به همان اعتباری نقض به یقین نسبت داده شده که به همان اعتبار نقض به شک نسبت داده شده. یک اعتبار واحد هست، ما عرض می‌کردیم آن اعتبار این است که ما این می‌خواهد بگوید که شما در زمان دوم در جایی که اوّل یقین داشته باشید بعد شک می‌کنید یقین را پا برجا در نظر بگیرید، یقین را از بین رفته در نظر نگیرید، به ملاحظة ترتیب آثار عملیه. ولی در جایی که اوّل شک داشته باشید بعد یقین داشته باشید، شک را در زمان یقین پابرجا در نظر نگیرید. بگویید شک هم خودش رفته، هم اثرش رفته. شک نه حقیقتاً موجود هست نه ادعاءاً و تعبداً موجود هست. نقض یقین به شک به این اعتبار هست که ما بخواهیم یقین را به طور کامل هم حقیقتاً هم ادعاءً از بین رفته در نظر بگیریم که این ازش نهی شده. ولی در مورد نقض شک به یقین اینجور نیست. وقتی اوّل شک داشته باشیم، بعد یقین حاصل می‌شود آن شک شما از بین می‌رود، حقیقتاً که از بین رفته، ادعاءً و تعبداً هم از بین رفته. یعنی دیگر آثار آن شک که توقف از عمل هست، در زمان یقین بعدی، یقین متأخر بار نمی‌شود. ولی آثار یقین سابق در زمان شک تعبداً بار می‌شود. و این به این ملاحظه هست. و خب عرض کردیم که وقتی به این ملاحظه شد دیگر فرقی نمی‌کند که در موارد شک در مقتضی به کار برده بشود یا در موارد شک در رافع. عرض کردم که در مورد این‌که یقین به چه دلیل، دو تا تقریب بود برای این‌که یقین اینجا به معنای متیقن به کار رفته باشد. یک تقریب این بود که قدرت بر نقض یقین اگر یقین به معنای یقین نباشد نداریم که پاسخش گذشت، یک وجه دوم این‌که نقض ولو به لحاظ آثار هست، ولی نقض حقیقی نیست، نقض عملی هست، و اینجا نقض عملی به اعتبار آثاری هست که برای متیقن هست. بنابراین باید نقض به متیقن نسبت داده شده باشد. این تقریب را مرحوم میرزای شیرازی اینجوری که از کلمات مرحوم حاج شیخ در اصول فقه مرحوم آقای اراکی که ظاهراً عمدتاً برگرفته از تقریرات مرحوم حاج شیخ هست و اینها، ازش بر می‌آید که این پاسخ را مرحوم میرزای شیرازی این پاسخ را دادند که بعداً در کلمات بعضی‌ها مثل مرحوم آغاضیا و به تبع ایشان مرحوم آقای صدر ادامه پیدا کرده، آن این است که اینها می‌فرمایند که آثاری که متیقن دارد، آن آثار به وسیلة یقین بر متیقن بار می‌شود. یعنی کسی که یقین پیدا می‌کند به شیءای، به صورت تعبیر مرحوم، در کلام آقای اراکی و در کلام آقای حاج شیخ نقل شده، اثر طبعی یقین جری عملی بر، عمل کردن بر طبق متیقن هست. حالا ببینید شما وقتی کسی یقین پیدا می‌کند که شیر اینجا هست، یقین به وجود شیر باعث می‌شود که انسان فرار کند. فرار به دلیل این هست که از شیر می‌ترسد. یک نوع بغضی که نسبت به شیر دارد، آن باعث فرار می‌شود. ولی شیر خودش اگر موجود باشد، ولی انسان نسبت به او یقین نداشته باشد، من را تحریک نمی‌کند. آن چیزی که من را به فرار کردن تحریک می‌کند یقین به شیر بودن هست. پس در واقع محرّکیت متیقن نسبت به مکلّف، آن‌که متیقن محرّک مکلّف باشد به توصیق یقین هست که برای مکلف ایجاد شده. پس بنابراین ما می‌توانیم بگوییم که آن اثر طبعی یقین که عبارت است از حرکت بر وفق متیقن، آن اثر را در ظرف شک هنوز بار کن. اینجور نیست که دست از آن اثر طبعی یقین که حرکت بر طبق متیقن باشد دست بکش. بنابراین لازم نیست ما یقین را به معنای متیقن بگیریم. نه، یقین را به معنای خود یقین هم بگیریم نقض از یقین به معنای رفع ید کردن از آثار متیقنی هست که به جهت یقین به آن متیقن برای مکلّف ایجاد شده.

ادامة بحث در جلسة آینده

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان